

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادداشت علیرضا پناهیان
به مناسبت اولین سالگرد شهادت
سردار قاسم سلیمانی



نقش قهرمان ها در تربیت افراد؛ به خصوص کودکان و نوجوانان

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

فهرست

۳	قدرت، شاخص همه صفات خوب و گفتمان برتر در میان همه فضیلت‌هاست
۷	زبانِ قدرت، زبانِ اصلی دین است
۸	گرایش به قدرت، فطرتاً در کودکان وجود دارد و بهترین فرصت برای معرفی خدا به کودک است
۱۱	آیا می‌توانیم از «سردار سلیمانی» جلوه‌ای برای کودکان بسازیم که مجذوبش بشوند؟
۱۲	مردم به‌خاطر قدرت سردار سلیمانی با او ارتباط برقرار کردند و مکتب او را پسندیدند
۱۵	ارتباط ما با حماسه عاشورا، بر مبنای «گفتمان قدرت» است
۱۶	باید انسان‌های موفق را مشاهده و مطالعه کنیم تا راه را پیدا کنیم

قدرت، شاخص همه صفات خوب و گفتمان برتر در میان همه فضیلت‌هاست

خیلی‌ها برای تربیت افراد، صرفاً روی ایمان و اعتقادات تأکید می‌کنند و می‌خواهند همه چیز را از راه اعتقادی درست کنند، درحالی‌که قرآن می‌فرماید: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» (اسراء/ ۸۴) یعنی هر کسی بر اساس خلق و خو و شخصیتش رفتار می‌کند. پس برای تربیت انسان‌ها باید به شخصیت و صفات روحی آنها نیز بپردازیم، چون افراد عموماً بر آن اساس عمل می‌کنند. نمی‌شود ایمان را با تلقین و زور و فشار درست کرد. اول صفات کلیدی انسانی را که آدم حاضر است برای به دست آوردن شان تلاش کند درست کنیم، بعد زمینه برای پذیرش ایمان افزایش می‌یابد و یا همان یک‌ذره ایمانی که همه کم و بیش دارند، مؤثر واقع می‌شود و می‌تواند آدم را نجات بدهد.

اکنون سؤال این است که در امر تربیت، بر کدام یک از صفات و فضایل انسان تأکید کنیم؟ اساساً اگر به هر کدام از فضائل انسان به صورت کامل و درست و عمیق نگاه شود، تفاوتی با فضایل دیگر ندارند، حتی نمی‌شود گفت که اینها لازم و ملزوم یکدیگرند، دوتا نیستند، بلکه دو روی یک سکه یا چند روی یک منشور هستند. مثلاً مهربانی به معنای اصیل و عمیقش، روی دیگر سکهٔ قدرتمندی است و قدرت و مهربانی انسان روی دیگر سکهٔ تواضع انسان است. تواضع و مهربانی و قدرت روی دیگر همان حقیقتی است که به نام «عقل» آن را می‌شناسیم.

در میان همهٔ فضیلت‌ها، فضیلت «قدرت» در فرد، یا گفتمان «قدرت، شجاعت و عزّت» در جامعه، موضوع مهم‌تر و برتر است. پدر و مادرها اولاً باید بچه‌های‌شان را قوی باریاورند و این شاخص را نگه دارند، بعد هرچه از تعلیمات که می‌خواهند، حول و حوش این موضوع به آنها ارائه بدهند.

قدرت برای همهٔ صفات خوب، یک شاخص است؛ مثلاً برای سرور و نشاط. امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: سرور ثمرهٔ قدرت است «أصلُ العقلِ القُدْرَةُ، وَثَمَرُهَا السُّرُورُ» (میزان‌الحکمه/۸۶۳۹) چه کسی مسرور است؟ کسی که استرس ندارد، چون قوی است! بقیه با تفریحات بی‌خود، می‌خواهند مسرور شوند که البته بعدش هم دوباره غمگین

می‌شوند. از همین حدیث می‌فهمیم که آدم ضعیف، کم‌عقل خواهد بود.

اگر فرموده‌اند بچه را ادب کنید، برای این است که ادب قدرت‌زا است، می‌توان گفت که ادب اسم دیگر تقوا است؛ تقوا در واقع یک سلسله آدابی را به انسان تکلیف می‌کند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا» (دعوات راوندی / ص ۲۹۲)؛ هر کسی تقوا داشته باشد، قوی و قدرتمندانه زندگی خواهد کرد. کار دیگری که ادب انجام می‌دهد این است که بچه را کنترل می‌کند تا هر لحظه هر کاری دلش خواست نکند؛ امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: «أَقْوَى النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ» (غررالحکم / ص ۱۹۷) قوی‌ترین آدم‌ها کسی است که بر هوای نفس خودش غلبه پیدا کند. اگر می‌خواهید از قومی یا از شخصی تعریف کنید، ببینید چقدر قوی است؟ چقدر از نظر روحی قدرتمند است؟ قدرت و شجاعت، هم شاخص بقیه فضائل و هم آورندهٔ بقیه فضائل است.

در ابتدای سند تحول آموزش و پرورش، بیش از سی فضیلت به عنوان هدف‌های کلان تربیتی نوشته شده است که دانش‌آموز باید آنها را به‌دست بیاورد. همهٔ این صفات خوب هستند و به قدرتمندی هم با تعبیر دیگری اشاره شده است، ولی اینکه قدرتمند شدن را به‌عنوان یک شاخص برجسته بیان نکرده

است، یک نقص محسوب می‌شود، چون قدرتمندی «یکی» از صفات خوب نیست، بلکه اصل و ریشه بسیاری از صفات خوب است.

اگر کسی ضعیف باشد غالباً رحم ندارد. مثل کسی که در آب افتاده باشد و قدرت شنا نداشته باشد، در حالی که دارد خفه می‌شود و نیاز دارد کسی او را نجات بدهد؛ اگر دستش به نجات غریق برسد، او را هم خفه می‌کند تا خودش بالا برود؛ چون ضعیف است و ضعیف گاهی بی‌رحم می‌شود. به همین دلیل به نجات غریق‌ها می‌گویند، زیاد خودتان را در دست‌های کسی که دارد غرق می‌شود قرار ندهید؛ او مدام می‌خواهد به ناجی بچسبد و او را هم به خطر می‌اندازد.

جبهه اباعبدالله الحسین (ع)، جبهه اقویا بود و جبهه مقابل ایشان جبهه افراد ضعیف و بی‌رحم بود. ترس انباشه از ضعف که به کینه تبدیل شده بود در کربلا باعث شد هر کسی که دستش می‌رسید بی‌رحمی‌ها و جنایت‌های فراوانی مرتکب شود و به کودکان هم رحم نکند. آیا آدم قوی این‌طور می‌جنگد؟ آدم قوی، قوی به معنای واقعی کلمه، نامردی نمی‌کند، اگر نبردی پیش بیاید مردانه می‌جنگد، و یا جوانمردانه عفو می‌کند؛ از هر فرصتی برای زدن استفاده نمی‌کند، عقده‌گشایی نمی‌کند؛ چون قوی است.

زبانِ قدرت، زبانِ اصلی دین است

آغاز ارتباط دین با انسان از سر قدرتمندی است. انسان به قدرتی که به آن تکیه کند نیاز دارد، و یک میل شدید به قدرت دارد که با قوی شدن از انواع ضعف‌ها نجات پیدا کند. به همین دلیل اگر این قدرت‌خواهی انسان جهت پیدا نکند، سراغ قدرت‌طلبی‌های باطل خواهد رفت. وقتی از سر نیاز حقیقی به قدرت‌مندی، به دین پیوستی، دین برایت برنامه‌ای دارد که تو را به حدی قدرتمند کند که دیگر نیازی به ظلم کردن نخواهی داشت. تا بررسی به آنجا که از اصحاب حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء - شوی.

کودک هم با قدرت‌خواهی شروع می‌کند؛ بازی‌هایش با قدرت‌طلبی همراه است. این یعنی کودک زبان دین را می‌فهمد. چون اصلاً قدرت، زبان اصلی دین است؛ دین می‌خواهد انسان را قوی کند. دقت کنیم چرا پیغمبر کارش را با جهاد شروع کرد؟ برای اینکه می‌خواهد اسلام را بنا بگذارد. دین از جنس شمشیر نیست، دین از جنس قدرت است و قدرت در جنگ و جهاد فی سبیل الله، بهتر و زودتر کسب می‌شود و جهت صحیح خود را پیدا می‌کند.

حالا چگونه می‌شود دین را به بچه‌ها آموزش داد؟ با همین زبان قدرت که زبان اصلی دین است. یعنی امکان آموزش دین

از کودکی برای بچه‌ها وجود دارد. اما بعضی‌ها فکر می‌کنند که اول باید مسئلهٔ ایمان به غیب را برای بچه‌ها حل کنند، می‌گویند یک کودک چگونه می‌خواهد خدا را تصور کند؟ و یا چگونه می‌خواهد معاد و وحی و نور نبوت و امامت را درک کند؟ خیلی ضرر دارد که وقتی می‌خواهیم با کودکان از دین صحبت کنیم، از اصول عقاید شروع کنیم. علت بسیاری از دین‌گریزی‌ها در جامعه و دل‌چسپ نبودن دین برای بسیاری از جوان‌ها همین آموزش‌های غلطی است که ما می‌دهیم. اولین موضوعی که باید از دین با کودک گفت، موضوع «قدرت» است، البته با همان زبان کودکی.

زبان قدرت، به معنای قوی شدن از نظر روحی، زبان اصلی دین است. قدرت به عنوان شاخص موفقیت یک فرد یا یک جامعه در تربیت دینی یا تربیت صحیح انسانی است. در دوران دبستان باید موفقیت را این‌گونه سنجید که نوجوانی که از دبستان خارج می‌شود فرد قدرتمندی شده است یا نه؟

گرایش به قدرت، فطرتاً در کودکان وجود دارد و بهترین فرصت برای معرفی خدا به کودک است

کودکان که در نهایت سلامت فطری به‌سر می‌برند، در داستان‌ها دنبال ابرقدرت‌ها و ابرقهرمان‌هایی می‌گردند که بتوانند حامی

مردم باشند و همه مشکلات را حل کنند. بر همین اساس، داستان‌ها و انیمیشن‌های فراوانی هم ساخته شده است. گرایش کودکان به قدرت، یک گرایش تحسین‌شده، فطری و یک فرصت فوق‌العاده برای تربیت و بیان دین و معرفی خدا به کودکان است. در واقع کودک فراتر از پدر و مادر و بعد از پدر و مادر در سنین مختلف دوران کودکی و نوجوانی دنبال قدرتی می‌گردد که به او اکتاء کند.

اگر انسان از همان سنین کودکی پاسخ این سؤال را پیدا نکند، ضربه‌های مهلکی خواهد خورد. یکی از آن ضربات این است که همه زندگی و عمرش را بر اساس ترس تنظیم خواهد کرد؛ از «ترس از بیماری» که این ایام رایج است گرفته تا «ترس از فقر» و «ترس از مرگ». خیلی از این ترس‌ها، انگیزه‌های زندگی عادی ما شده‌اند. ما اصلاً بد نمی‌دانیم یک دانش‌آموز از سر ضعف و از ترس اینکه در جامعه بی‌کار بماند و کسی تحویلش نگیرد، درس بخواند. بسیاری از رفتارهای اخلاقی و کنترل‌شده افراد، ناشی از ترس‌های نابجا و ضعف‌هاست.

دوران هفت‌سالگی و کمی قبل و بعد از آن، دوران بسیار حساسی است؛ زمانی است که باید کودک به جای پدر و مادر، که آنها را قدرت مطلق تصور می‌کند، یک قدرت دیگری

جایگزین کند. فرق دوران بزرگسالی با کودکی، این است که هزار برابر می‌فهمی که «من به جای پدر و مادر خودم، به «خدا» وابسته‌ام»، و می‌فهمی که «وابستگی‌ام به خدا، خیلی بیشتر از وابستگی من به پدر و مادر در دوران کودکی است. هر کسی این احساس پناه‌جویی به خدا را نداشته باشد، آدم نادانی است؛ یک کودک بیشتر از چنین کسی می‌فهمد که خدا انسان را پناه می‌دهد.

در تربیت بچه‌ها باید به‌گونه‌ای عمل کرد که او به این ابرقدرت وصل شود. وقتی کودک علاقه‌مند به قصه‌هایی مثل علاءالدین و چراغ جادو است، که یک غولی از چراغ در بیاید و هر کاری می‌خواست برایش انجام دهد، او به دنبال خدا می‌گردد. فقط خداست که هرکاری بخواهد انجام می‌دهد. همیشه در داستان‌هایی که کودکان به آنها علاقه نشان می‌دهند و تعقیب می‌کنند، یک ناجی قهرمان و قدرتمند که فوق همه قدرت‌ها باشد وجود دارد، از غول چراغ جادو گرفته تا مرد عنکبوتی یا هر چیز دیگر. این علاقه‌مندی و تعقیب چنین داستان‌هایی، نهایت خداجویی یک کودک است. دین هم جز برنامه‌ای که آدم را به منشأ قدرت برساند، نیست.

آیا می‌توانیم از «سردار سلیمانی» جلوه‌ای برای کودکان بسازیم که مجذوبش بشوند؟

اکثر کسانی که فکر می‌کنند انتقال دین به کودکان دشوار است، اشتباه می‌کنند. اصلاً زبان دین، زبان بچه‌هاست. رفتار بچه‌های حدوداً ده ساله را رصد کنید، وقتی برای همدیگر گری می‌خوانند، چه می‌گویند؟ چه چیزی به اینها کیف می‌دهد؟ از زور پدرشان می‌گویند؛ البته خالی‌بندی هم می‌کنند، ولی لذت‌شان در همین است. آن لذتی که در جوانی برای شهوت است، در نوجوانی روی موضوع قدرت است؛ در نوجوانی هنوز پاک است، خرابش نکنیم، بگذاریم روی همین منوال جلو برود. این نکات خیلی مهم است. مگر دین فطری نیست؟ «فَطَرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم/۳۰) مگر دین با ساختار من هماهنگ و متناسب نیست؟ من از کودکی چه می‌خواهم؟ قدرت می‌خواهم، پس اگر دین حرف دیگری بزند غلط است، اصلاً دین نیست.

به یک مناسبتی رفته بودیم سر کلاس اول ابتدایی، گفتم بچه‌ها چه کسی دوست دارد زورش زیاد شود؟ همه گفتند «آقا ما! آقا ما!» بعد گفتم می‌خواهید زورتان مثل چه کسی زیاد شود؟ از بت‌من و چیزهای دیگر حرف می‌زدند. خب معلوم است، بچه‌ها غرق موضوع قدرت هستند، ولی متأسفانه ما یک

بت‌من در انیمیشن برای بچه‌های خودمان معرفی نکردیم، بعد توقع داریم عقیده‌شان درست باشد. ما اشتباه کرده‌ایم و برای کار تعلیم و تربیت کودکان کشورمان درست برنامه‌ریزی نکرده‌ایم. می‌بینید که این بچه اسیر چه چیزی است؛ صهیونیست‌ها خوراک مورد علاقه‌اش را به سبکی که خودشان می‌خواهند به او می‌دهند. آنها می‌خواهند الگوهایی برای بچه قرار بدهند و میل به قدرت را در بچه‌ها منحرف کنند. ما باید به میل به قدرت توجه کنیم و الگوهای مناسب قرار بدهیم. آیا ما می‌توانیم یک جلوه‌ای از سردار قدرتمند ایرانی «سردار سلیمانی» درست کنیم که بچه‌های قبل از دبستان مجذوب آن بشوند؟ آیا این هنر را داریم؟

مردم به‌خاطر قدرت سردار سلیمانی با او ارتباط برقرار کردند و مکتب او را پسندیدند

مردم برای چه دنبال سردار سلیمانی رفتند؟ به‌خاطر ویژگی «قدرت». سردار سلیمانی مظهر اقتدار و قدرت و یک قهرمان بود. مردم با او ارتباط برقرار کردند، چون این مکتب را پسندیدند و در ابراز ارادت و محبت به او، مواضع سیاسی و فرهنگی و مذهبی خودشان را کنار گذاشتند. ببینید با این زبان چگونه می‌شود صحبت کرد؟ وقتی نیروهای ما مرکز فرماندهی داعشی‌ها در سوریه را با موشک زدند، حتی افراد ضد انقلاب

هم کیف کردند. این ادبیات انقلاب است. ادبیات اصلی دین هم همین است؛ در مدرسه، در جامعه، در خیابان هم همین ادبیات جاری است. ما به عنوان یک جامعه می‌خواهیم قدرت داشته باشیم و قوی باشیم تا کسی به ما زور نگوید؛ همین‌که توانستیم با قدرتِ خودمان، از زیر یوق ابرقدرت‌ها خارج بشویم چیز دیگری نمی‌خواهیم، کافیت با افزایش همین قدرت در عرصه اقتصادی، جلوی آسیب‌پذیری اقتصادی از ناحیه ابرقدرت‌ها را بگیریم، دیگه بقیه را به دست می‌آوریم. (ما تاکنون از جهت سیاسی و امنیتی اینقدر قدرت‌مند شده‌ایم که در این دو زمینه چندان وابسته و آسیب‌پذیر نسبت به ابرقدرت‌ها نیستیم و به استقلال رسیده‌ایم. از جهت فرهنگی هم تا حدی قدرت‌مند هستیم و استقلال فرهنگی داریم، اگر بعضی جریان‌ها بگذارند. اگر در زمینه اقتصادی هم قدرت‌مند و مستقل بشویم، دیگر می‌توانیم یک جامعه نمونه از هر جهت بسازیم. استقلال اقتصادی نه به این معنی که با جهان ارتباط اقتصادی نداشته باشیم، بلکه آنقدر در زمینه اقتصادی قدرت داشته باشیم، که در مقابل دشمنی‌ها زیاد آسیب‌پذیر نباشیم.)

ما گاهی از اوقات به بهانه درس اخلاق که در جای خود بسیار لازم است، اما چقدر با گفتار اشتباه، مردم را به «خوب بودن توأم با ضعف» دعوت می‌کنیم. باید معلم سر کلاس و امام

جماعت در مسجد مواظب باشد مبادا یک بچه از سر ضعف، کار خوب انجام دهد، مبادا یک مأموم در مسجد از سر ضعف، آدم خوبی باشد؛ این خوب بودن به درد نمی‌خورد.

ویژگی‌ای که موجب شد مردم نسبت به شهید سلیمانی یک عکس‌العمل فوق‌العاده نشان دهند، قدرتمندی ایشان بود که در مقام عمل، قدرت روحی خود را در حساس‌ترین لحظه‌ها به نمایش گذاشت. افراد قدرتمند دیگری مثل ایشان هم وجود دارند، اما تجلّی و ملموس بودن قدرت آنها برای مردم به‌سادگی میسر نیست. ایشان یک میدان جنگ در اختیار داشت، در این میدان نبرد که احیاناً می‌تواند جای نشان دادن ضعف‌ها و احتیاط‌های نابجای زیادی باشد، ایشان از خودش شجاعت مؤثر نشان داد و این قدرت در هر کسی دیده شود، واقعاً برایش محبوبیت می‌آورد. ممکن است آدم‌ها به دلایل دیگری هم محبوبیت پیدا کنند، مثلاً یک خواننده که صدای خوبی دارد، یک محبوبیتی پیدا می‌کند، ولی محبوبیت سردار سلیمانی از جنس دیگری است و خیلی عمیق و معنا دار است.

ارتباط ما با حماسه عاشورا، بر مبنای «گفتمان قدرت» است

کلمات و مفاهیمی که گفتمان قدرت به دنبال می‌آورد، از یک طرف «عزت» است، از یک طرف «صبر» است و از یک طرف «شجاعت» است. این مفاهیم هم‌خانواده قدرت هستند. اگر امام حسین(ع) شجاعانه و قدرتمندانه در کربلا نبرد نکرده بود، با همین معنویت و محبتی که به اهل بیت(ع) دارید، اکثراً عزاداری‌های شما کاهش پیدا می‌کرد. ممکن است این قدرت را نام نبرید، ممکن است در نوحه‌ها زیاد جلوه نکند، ولی اسکلت ساختمان ارتباط ما با حماسه عاشورا که از خود کلمه «حماسه» معلوم است، گفتمان قدرت است. آنجایی که شعار امام حسین(ع) می‌شود «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ»؛ من برای عزتم می‌میرم. این در گفتمان قدرت قابل تحلیل است.

اگر می‌خواهیم از عزاداری هزار برابر استفاده کنیم، باید عزاداری را از عاطفه محض، به گفتمان قدرت ببریم. من نمی‌گویم از عشق به امام حسین(ع) حرف نزنیم، عشق و محبت روغن این موتور است و اگر نباشد، اصلاً این موتور کار نمی‌کند، ولی اگر در نوحه‌های مان از قدرت، شجاعت و عزت امام حسین(ع) کمتر یاد کنیم، بهره‌برداری ما کم می‌شود.

شجاعت امام حسین(ع) در کربلا بی‌نظیر بود. ایشان از چهار هزار آدمی که فقط مواظب شریعهٔ فرات بودند عبور می‌کند و خودش را به شریعه می‌رساند. کاش اینهایی که شاهنامه می‌خوانند و نقالی می‌کنند، برای نبرد امام حسین(ع) هم نقالی می‌کردند و یا مانند گذشته با پرده‌خوانی به ذکر حماسی واقعه عاشورا می‌پرداختند. کاش هنرمندهای ما در این زمینه کار می‌کردند و بخش شجاعت امام حسین(ع) را برای بچه‌ها توضیح می‌دادند. لازم نیست از کودکان اشک و گریه بگیریم، بچه‌ها باید در دوران کودکی فقط با قدرت حسین(ع) آشنا بشوند.

باید انسان‌های موفق را مشاهده و مطالعه کنیم تا راه را پیدا کنیم

ما باید حقیقت و شکوه «قدرتمندی واقعی» را نه فقط در یک صحنه، بلکه در هزار صحنه، در هزار نمونه و قالب و در گوشه و کنار سبک زندگی ببینیم. بعضی مفاهیم از مکتب امام خمینی(ره)، بدون مکتب سلیمانی فهم نمی‌شود. برخی مفاهیم از مکتب تشیع، بدون مکتب امام خمینی(ره) فهم نمی‌شود، همان‌طور که حقیقت قرآن بدون اهل‌بیت(ع) فهم نمی‌شود. اهل‌بیت(ع) چیزی بیشتر از قرآن نمی‌گویند، همهٔ حرف‌ها و عملکردشان هم تفسیر قرآن است. ما نباید

قرآن و عترت (ع) را از هم جدا کنیم. اهل بیت (ع) همان معانی قرآن هستند که در صحنه عینیت و عمل، تجلی کرده است. اهل بیت (ع) هم گاهی که می‌خواهند یک معنایی را برای ما توضیح بدهند، این معنا را در رفتار یاران‌شان توضیح می‌دهند. به همین دلیل محبت و احترام به یاران صدیق اهل بیت (ع) - مثل سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و ... - عین محبت به خود اهل بیت (ع) واجب است. (الْوَلَايَةُ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَمْ يَغَيِّرُوا وَلَمْ يُبَدِّلُوا بَعْدَ نَبِيِّهِمْ صَ وَاجِبَةً مِثْلَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبِي ذَرِّ الْغِفَارِيِّ وَ الْمِقْدَادِ...؛ خصال ۲ / ۶۰۷) آنها جزئی از همین حقیقت هستند و لازم است که آنها را ببینیم.

بعضی وقت‌ها یک عمل را باید «بینی» تا آن مفهوم را درک کنی. بعضی وقت‌ها یک عملی را باید «انجام دهی» تا آن مفهوم را درک کنی. فهم بعضی چیزها «تجربه» می‌خواهد؛ نه اینکه تجربه بهتر باشد، بلکه بدون تجربه اصلاً فهم اتفاق نمی‌افتد. به همین دلیل کسی که عمل می‌کند و درست عمل می‌کند، می‌شود صاحب «مکتب». مکتب سلیمانی اینجا اهمیت خود را نشان می‌دهد. خدا هم همین کار را می‌کند؛ خداوند متعال بسیاری از اوقات مفاهیم نظری را در قالب حکایت رفتار اولیاء خدا ذکر می‌کند و مفاهیم مربوط به جبهه اشقیاء را هم با ذکر رفتارها و عکس‌العمل‌های آنها نسبت به حق معرفی می‌کند.

لذا قرآن قصه زیاد می‌گوید به حدی که می‌توان بحث از انبیاء و اولیاء را یکی از موضوعات اصلی قرآن دانست و این نکته، بسیار مهم و معنادار است. پس قرآن کریم هم در مصادیق عینی و در رفتارهایی که تجلّی کرده است، برای ما قصه می‌گوید.

باید آدم‌ها را مطالعه کنیم. کسی که در مقام عمل موفق است در رفتار او حکمت‌های زیادی جاری است و در مسائل بسیار زیادی تشخیص درست دارد که حتی علما هم محتاج‌اند این تشخیص‌های درست در مقام عمل را مشاهده و مطالعه کنند. بعضی از اینها در کتابخانه هم یافت نمی‌شود. اگر از «مکتب سردار سلیمانی» سخن می‌گوییم و اگر رهبر انقلاب فرمودند به ایشان به‌عنوان یک «مکتب» نگاه کنید، یک کار تبلیغاتی و صرفاً انگیزشی نیست، بلکه یک کار آموزشی است. خیلی چیزها باید در مقام عمل دیده شود. ما می‌خواهیم ببینیم مثلاً مخلص بودن را ایشان چه‌طوری اجرا کرده است؟ باید برویم مشاهده کنیم.

حضرت آیت الله العظمی بهجت (ره) که حتی در خلال جلسات درس خارج و مباحثات علمی خود به بیان داستان زندگی علما و عرفا برای طلاب عنایت خاصی داشتند، اثر مطالعه شرح حال چنین بزرگانی را در حد کتاب‌های معتبر اخلاقی می‌دانستند و می‌فرمودند: «مراجعه به تراجم علمای سلف [یعنی زندگینامه

علمای گذشته]، به‌منزلهٔ مراجعه به کتاب‌های معتبر اخلاقی است. هر کس که طالب تهذیب و ترقی در امور معنوی است و می‌خواهد از زندگی و عمر خود چیزی استفاده کند، شایسته است به شرح احوال آنها نگاه کند که چه کارها می‌کردند» (در محضر بهجت، ج ۱، ص ۱۰۹) ایشان همچنین در پاسخ به تقاضای جمعی از مؤمنین برای نصیحت، می‌نویسند: «کسانی که به آنها عقیده دارید، نظر به اعمال آنها نمایید، آنچه می‌کنند از روی اختیار، بکنید، و آنچه نمی‌کنند از روی اختیار، نکنید؛ و این، از بهترین راه‌های وصول به مقاصد عالیه است؛ «کونوا دُعَاةَ إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ [به‌غیر زبان‌هایتان به خدا دعوت کنید]» (به سوی محبوب، ص ۳۳) مقام معظم رهبری نیز در بیانات مهمی در دیدار با شورای عالی حوزهٔ علمیه قم فرموده‌اند: «در بخش تهذیب، کارهایی که به من گزارش شده، کارهای تهذیبی نیست... البته حفظ قرآن و حدیث هم خوب است، اما انصافاً بحث تهذیب، اینها نیست... به نظر من باید معاونت تهذیب را وادار کنید فکر دیگری نکنند. فرض بفرمائید یکی از کارهایی که خیلی تأثیر دارد، بیان شرح حال بزرگان اهل تهذیب و اهل اخلاق است. دربارهٔ اینها کتاب بنویسند و همین‌ها را بین طلبه‌ها پخش کنند... راهش اینهاست؛ یعنی وصل کردن طلبه به این منابع اخلاقی و معرفتی و اهل حال و اهل ذکر و اهل خشوع؛ و الا درس حرفه‌ای اخلاق هیچ فایده‌ای

ندارد... [در اینجا رهبر انقلاب داستانی از زندگی آقای قاضی نقل می‌کنند و بعد می‌فرمایند:] این وضع زندگی آقای قاضی است؛ همین‌ها را برای طلبه‌ها بگویند، خیلی تأثیر می‌کند. (دیدار با اعضای شورای عالی حوزه علمیه قم؛ ۵ / آبان / ۱۳۸۹)

ببینید یک انسان موفق چگونه موفق شده است؟ در اموری که به عهده‌اش بوده، چه تشخیص‌هایی داده است؟ قرآن کریم هم که قصص انبیاء را با گستردگی و کثرت بیان می‌کند، معنایش این است که باید از روی دست و قدم‌های آنهایی که این راه را رفته‌اند، نگاه کرد.

در زمان دفاع مقدّس، یک بار با من مصاحبه کردند و پرسیدند: یک طلبه در جبهه چه کار می‌کند؟ گفتم طلبه در جبهه برای رزمنده‌ها از خدا حرف می‌زند و وقتی پشت جبهه می‌آید برای مردم از رزمنده‌ها حرف می‌زند. چون آنجا خدا تجلّی کرده است و باید اثرش را برای مردم توضیح داد. این راه دین‌آموزی است. به این می‌گویند یک مکتب عملی؛ یعنی همان چیزی که ما در مقام تشخیص و در مقام برخورداری از حکمت به آن احتیاج داریم. خیلی غصه می‌خوردم که چرا دفاع مقدس غریب مانده است.

مقام معظم رهبری دربارهٔ فرهنگی که بین رزمنده‌ها در دفاع مقدس جریان داشت و لزوم استفاده از آن می‌فرمایند: «آن هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه کند... این یک گنج است. آیا ما خواهیم توانست این گنج را استخراج کنیم، یا نه؟ این هنر ماست که بتوانیم استخراج کنیم.» (بیانات در دیدار مسئولان دفتر هنر و ادبیات مقاومت؛ ۲۵/۰۴/۱۳۷۰)

«هشت سال دفاع مقدس ما صرفاً یک امتداد زمانی و فقط یک برهه‌ی زمانی نیست؛ گنجینه‌ی عظیمی است که تا مدتهای طولانی ملت ما می‌تواند از آن استفاده کند، آن را استخراج کند و مصرف کند و سرمایه‌گذاری کند.» (بیانات در دیدار فعالان عرصه هنر دفاع مقدس؛ ۲۴/۰۶/۱۳۸۸)